

زایش اساطیر در فصل بهار

وحید حسینی

گزارش

خجستگی و نوزایی طبیعت بهترین اساطیر خود را به آن مربوط کردند. مصریان باستان اعتقاد داشتند که اوزیریس به دست ست به قتل رسید و در فصل بهار دوباره متولد و زنده شد. یونانیان نیز بر این اعتقاد بودند که دیونیسوس در این فصل دوباره رستاخیز کرده است. نصرانیان و ترسائیان در ابتدای این فصل و در روز خورشید یا همان یکشنبه، عید پاک را جشن می‌گیرند که ریشه در اساطیر کهن آنها داشته و کاتولیک‌ها نیز معتقدند که مسیح مصلوب در این فصل دوباره زنده شده و مدتی را در زمین زندگی کرده و پس از آن به آسمان عروج کرده است.

اما اگر به واقع بخواهیم به دنبال ریشه اساطیری نوروز باشیم باید اساطیر هنروآریایی را با اساطیر مردمان بومی منطقه بررسی کنیم که در هم آمیختگی این اساطیر سبب بروز آیین‌هایی نوتر از هر دو قوم به‌همراه داشته و اشخاص این اساطیر نیز تلفیقی از اساطیر مختلف می‌باشد.

شاید بتوان گفت که ریشه اصلی آیین نوروز در مردمان بومی منطقه بین‌النهرین و بابل بوده و با کشف الواح مختلف آشوری و آکدی این فرضیه به واقعیت بیشتر نزدیک شده و حتی عده‌ای از فیلسوفانی که در گذشته می‌زیستند نیز به صورت تلویحی این موضوع را سینه‌به‌سینه متوجه شده بودند که از این دست می‌توان به اشعار خواجهی کرمانی که در اوایل سده هشتم هجری قمری اشاره کرد که علاوه بر اشعاری در مدح سلاطین، اشعاری از افسانه گل و نوروز که یک منظومه هندی است بر می‌خوریم که خود ریشه در اساطیر بابلی داشته که قبل از ورود آریاییان شکل می‌گیرد و این نشان دهنده ارتباط عمیق و دیرینگی فرهنگ مردمان بین‌النهرین و هندوایرانی است.

بین‌النهرین که خود خواستگاه اولیه بشر از شمال به آشور و از جنوب تا بابل امتداد داشته، دارای روایت‌های اساطیری متفاوتی بوده که بعد از هجوم اقوام آریایی، بواسطه قوی بودن و سترگ بودن اساطیرشان موفق به حذف آنها توسط قوم غالب نشدند و در دل اساطیر جدید ادغام گشتند.

تو این اجزا که میبینی ز دستم
طرازی نیست کان من نقش بستم
به بابل سحرسازانی که بودند
به گاه باستان این در گشودن

با توجه به این منظومه در میابیم که با روایتی روبرو هستیم که از دل فرهنگ مردمان بابلی-سومری رشد کرده و بیانگر قصه‌هایی از خدایان و افسانه‌هایی از آنهاست، در این روایت که خواستگاری خدای اینینه از دوموزی و نجات او بوده، به صورت منظومه‌ای شعرگونه بیان شده است. متن کهن این روایت که به حکایت روز رستاخیز مشهور است در الواحی نقش بسته که در موزه پنسیلوانیا نگهداری می‌شود.

ترجمه این الواح در سال ۱۹۱۴ میلادی آغاز گردید، در این تاریخ ارنو پونل سه قطعه از این افسانه را ترجمه و در سالهای بعد افراد زیادی مانند استفان لنگدون و ادوارد شی پرا بر روی ترجمه آنها کار کردند و متوجه شدند که بعد از این افسانه نیز در روایت‌های آشوری-بابلی بازگو شده است. در این افسانه از اتفاقی صحبت می‌شود که در

اینک زمستان در حال رخت برپستن است و مجبور است با خود سرما را ببرد و هیچ شانس در مقابل فرور بهار و روشنی ندارد. یادمان می‌آید در دوران کودکی، آغاز فصل بهار همیشه برایمان رنگ و رویی تازه داشت و قبل از رسیدن عید برای خریدن لباس جدید و نو کردن خود، سر از پا نمیشناختیم و بعد از تهیه آنها، بارها و بارها به تنمان می‌کردیم و از ذوق به خود می‌بالیدیم.

سنتی که به ما رسیده بود شاید فارغ از درک درستش، یک نوع شور و هیجانی در بین همه موجود می‌آورد و طعم شیرینی‌های مادر بزرگ، شادمانان می‌کرد. برای چیدن سفره هفت سین قبل از تحویل سال دست بکار می‌شدیم و به بزرگترها کمک می‌دادیم و تخم مرغ‌های سفیدی را رنگ می‌کردیم که هیچ‌گاه نمی‌دانستیم چرا باید آنها را رنگ می‌کردیم!؟

آری، رسومی که همه ریشه در افسانه‌های عجیب و غریب نه یک ملت، بلکه تجمعی از عقاید اقوام مختلف و کهن را به ارث برده بودیم و اگر عمیق‌تر به هرکدامشان می‌اندیشیدیم شاید لذت آنهمه سوال‌ها، برایمان نمایان‌تر می‌گشت.

اما هرچه که بود و هست در این فصل، مادر طبیعت همه چیز را دوباره متولد می‌کند و ما نیز در دل این زایش بی‌انکه بدانیم متولد می‌شویم. دید و بازیدهایی که ما از روی یک رسم و عادت انجام می‌دهیم، روحمان را دوباره متولد و لباس‌های جدید و تمیزی که آن روز به تنمان می‌کنیم جسممان را تازه می‌کند؛ اما همیشه یادمان می‌رود که با هر نوروز یک سال از عمرمان می‌رود و بی‌انکه متوجه شویم این تکرار تازگی، ما را به زوال می‌کشاند ولی باز هر سال با بهار انگار زندگی جدیدی می‌گیریم و با انرژی‌ای تازه ادامه می‌دهیم. بهر حال بهار یک نشانه بزرگ هستی است که با تکرار خود انگار می‌خواهد به موجودات زنده دنیا چیزی را یادآور شود که هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

این فصل در اساطیر مردمان باستان همواره با رخدادهای عظیم همراه بوده و مردمان باستان از شرق تا غرب همواره با درک این واقعیت، اساطیر خود را به آن متصل می‌کردند تا داستان‌هایشان رنگ و بوی واقعیت به خود بگیرد و نشانه‌هایی طبیعی و زنده را همراه داشته باشد.

در اساطیر ایران باستان و قبل از ورود آریاییان، ظاهراً نوروز وجود داشته اما اسم آن در اوستا بیان نشده ولی با ورود اقوام هندو آریایی، نخستین روز بهار را جشن گرفتند و این تحول طبیعت را با زنده شدن فروورها ادغام کردند.

تغییر ماهوی اساطیر نوروزی قبل از ورود آریاییان در بین اقوام بومی منطقه فلات ایران همراه با اساطیر خود مانند سیاوش بود که سوگ سیاوش را با این فصل همزمان می‌دانستند و با آغاز بهار زنده شدن دوباره سیاوش را جشن می‌گرفتند، اما این روند در طول زمان با اساطیر هندوایرانی ادغام گردید و کم‌کم جمشید و کیومرث را جایگزین خود کرد و این جشن را منتسب به آنها دانستند.

آری بهار فصل زایش اساطیر اقوام مختلف بود و هرکدامشان به